

گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید مدافع حرم محمد شالیکار در منطقه اطراف خان طومان

زندگی و درآمد خوبی داشت اما اعتقادش او را به دفاع از حرم کشاند

حاج محمد بعد از ۷ پسر عمویش هشتمین شهید از خانواده «شالیکار» ها بود



آشنایی شما با خانواده شهید چطور رقم خورد؟

از دواج من با شهید به صورت سنتی اتفاق افتاد. بنده از شهرستان بابلسر و متولد ۵۳ بودم و حاج «محمد شالیکار» هم متولد ۱۹ آبان ۱۳۴۹ در فریدونکنار از خانواده‌ای متدین بود. آشنایی ما با شهید از طریق معرفی دوستان انجام شد و زمانی که مدرسه می‌رفتم محیط بسیج و فعالیت در مساجد را خیلی دوست داشتم. با وجود اینکه خواستگارم یک فرد نظامی و پاسدار و جانباز ۵۰ درصد بود قبول کردم. آن موقع همسرم با آنکه ۱۹ ساله بود خیلی با اطمینان و شجاعانه صحبت می‌کرد. من آن زمان ۱۵ ساله بودم که حرف‌های ایشان خیلی بر دلم نشست و جواب بله دادم.

پس در آن موقع همسر شما با یک نظامی فکر کرده بودید؟

سال ۱۳۶۶ همسر وارد سپاه شده بود، من در زندگی در تمام مسیر با حاج محمد کنار آمدم و مخالفتی با مأموریت‌های مرزی‌اش نداشتم. مأموریت‌های ایشان به اهواز و آبادان ۴۰ تا ۴۵ روزه بود و بیشتر اوقات کنارم نبود و مجبور بودم تنها بمانم. همچنین ایشان مدتی هم در دانشگاه امام حسین (ع) و بیت رهبری فعالیت داشت و آخر هفته از تهران می‌آمد شهرستان فریدونکنار و به خانواده سر می‌زد.

ویژگی‌های بارز همسر شما را چگونه توصیف می‌کنید؟

همسر فرد بسیار باهوشی بود و من به شخصه روی حرف ایشان حرف نمی‌آوردم. می‌دانستم که ایشان خوبی خانواده‌ها را می‌خواهد. برای همین همیشه مطیع حرف‌های شهید بودم. با آنکه بیشتر اوقات همسرم در مأموریت و از ما دور بود و من مجبور می‌شدم بیشتر سختی‌های زندگی را تحمل کنم، ولی همیشه خود را آدم خوشبختی می‌دیدم.

جانبازی شهید شالیکار در کدام عملیات رقم خورد و خط جهاد ایشان از چه زمانی آغاز شد؟

آقا محمد همیشه فعال بود. با آنکه در پیروزی انقلاب اسلامی ۹ سال بیشتر نداشت، ولی همراه مادرش در تظاهرات علیه رژیم پهلوی شرکت داشت. ایشان زمان جنگ در سن ۱۵ سالگی به جبهه رفته بود. در سال ۱۳۶۴ در نوار مرزی جنوب و غرب کشور خدمت می‌کرد. اولین بار در کربلای ۴ از ناحیه پا مجروح شده بود. بعد از بهبودی، دوباره روانه جبهه شده و در ادامه عملیات کربلای ۵ حضور یافته بود. در عملیات والفجر ۱۰ تیری به سر او اصابت کرده و به کما رفته بود. همه فکر می‌کردند ایشان به شهادت می‌رسد اما مصلحت خداوند چیز دیگری بود. همسرم پس از بهبودی در عملیات بیت المقدس ۷ هم شرکت کرده و از ناحیه شکم مجروح شده بود.

چند سال با شهید زندگی کردید و نمره از دواج تا چند فرزند است؟

از دواجمان سال ۶۹ بود و ۲۵ سال با شهید زندگی کردم. نمره این وصلت سه یادگار به نام‌های حسین، کوثر و ابوالفضل است.

هنگامی که ایشان به جبهه مقاومت اسلامی اعزام شدند، همچنان پاسدار بودند؟

خیر، ایشان به دلیل جانبازی‌اش خیلی زود به صورت حالت اشتغال درآمد و بعد شغل آزاد داشت. اتفاقاً درآمد خوبی هم داشت. منتها

نگاه



مروری بر نقش گردان حضرت یونس لشکر امام حسین (ع) در عملیات کربلای ۳

خافلگیری دشمن از سوی غواصان هنگام سحر

وارد گردان یونس شدند، حدود ۱۷ سال سن داشتند و کاملاً آماده بودند. نیروها حدود یک ماه در رودخانه کارون آموزش دیدند و بعد باید به منطقه‌ای که به آب‌های خلیج فارس نزدیک بود می‌رفتند. اواسط مرداد ۱۳۶۵ آموزش در دهانه خلیج فارس شروع شد و تا قبل از انجام عملیات ادامه داشت. دمای هوای آن روزها حدود ۶۰ درجه و آنقدر شرجی بود که لباس‌ها خشک نمی‌شدند، اما از زماندگان این وضعیت و گرما را تحمل می‌کردند. بدن‌های آنها از گرما تاویل زده و عرق‌سوز شده بود و زمانی که داخل آب شور می‌رفتند، بدن‌هایشان می‌سوخت. غواص‌ها به سمت اسکله رفتند و بعد از گذشت یک ساعت به دلیل مشکلاتی که برای گوش‌ی بیسیم‌ها پیش آمده بود، ارتباطشان با فرماندهان قطع شد. هوا تقریباً به سمت روشنائی می‌رفت. لحظه‌ها بسیار سختی برای فرمانده گردان بود.

در نهایت یکی از فرماندهان عرب‌زبان توانست بیسیم‌های عراقی‌ها را شنود کند و متوجه شود عراقی‌ها می‌گویند به ما حمله شده است. فرماندهان هم در اقیان متوجه شدند که در اسکله دارد تیراندازی می‌شود. این خبر به عقب رسید و همه نیروها به سرعت به سمت اسکله رفتند. بچه‌های غواص وقتی به سمت اسکله رفته بودند، ارتباطشان قطع شده بود، داشتند کار خودشان را می‌کردند تا به اسکله برسند.

غواصان در سه گروه قرار بود به اسکله برسند. عوض شدن جریان آب کار را برایشان سخت کرده بود. دو قسمت از گروهان با فشار آب از اسکله خارج شدند و نتوانستند برسند، اما یک قسمت از گروهان به فرماندهی مهدی مظهری خودشان را با تلاش زیاد به نزدیکی اسکله رسانده بودند.

زمانی به اسکله رسیدند که نزدیک صبح بود. بقیه نیروها هم زمانی به اسکله رسیدند که نگهبانان دشمن در حالت خواب و بیداری بودند. آنها به چند نفری که در پد اسکله بودند، حمله کردند و دشمن متوجه شد، سپس بقیه گروهان بالا آمدند و نصف اسکله را گرفتند. هنگامی که نیروهای دیگر رسیدند، به نیمه دوم اسکله در روز حمله کردیم. حدود ۱۵۰ اسیر از آنها گرفتیم که حدود ۳۰ تا ۴۰ نفرشان در همان روز به وسیله موشک‌های خط‌شکنی آماده می‌شدند و از لحاظ جسمی اضافه‌شده‌نفراتی که اضافه‌می‌شدند، باید برای خط‌شکنی آماده می‌شدند و از لحاظ جسمی و روحی در بالاترین حد قرار می‌گرفتند. در مجموع افرادی که قبل از عملیات کربلای ۳

محمد زمان جنگ در سن ۱۵ سالگی به جبهه رفته بود. اولین بار در کربلای ۴ از ناحیه پا مجروح شده بود. بعد از بهبودی، دوباره روانه جبهه شده و در ادامه عملیات کربلای ۵ حضور یافته بود. در عملیات والفجر ۱۰ تیری به سر او اصابت کرده و به کما رفته بود

محمد را به بیمارستان صحرایی می‌برند تا اینکه بعد به بیمارستانی در دمشق منتقل می‌شود. بچه‌ها اطلاع نداشتند و بعد از چند روز گشتن متوجه می‌شوند حاج محمد را به کدام بیمارستان سوریه منتقل کرده‌اند. همسر در همان بیمارستان به شهادت می‌رسد.

چه خاطره‌ای از شهید شالیکار برایتان ماندگار شده است؟

سه شب قبل از آنکه حاج محمد به سوریه اعزام شود، خانه یکی از دوستانش دعوت بودیم. دوست شهید با اصرار خواست از ایشان عکس بپندازد. حاج محمد زیاد اهل عکس انداختن نبود، ولی این عکس آخری را خواست با من بپندازد و دوست ایشان سریع عکس را در کامپیوتر درست کرد و زیر عکس نوشت «شهید مدافع حرم حاج محمد شالیکار». بعد عکس را آورد به من نشان داد و گفت حاج خانم عکس را به شما نشان دهم ناراحت نمی‌شوید؟ یا دیدن عکس و نوشته زیر عکس لبخند زدم و چیزی نگفتم. عکس را برد به حاج محمد نشان داد. همسرم با دیدن عکس گفت: «ما سعادت شهید شدن را نداریم». روزی هم که حاج محمد می‌خواست برود من خیلی خوشحال بودم. به رفتن او افتخار می‌کردم. حتی خود شهید هم خیلی خوشحال بود که می‌رفت. بر گشتم به ایشان نغمه موافق خودت باش. گفت خودت را جای حضرت امام‌الباقی یا حضرت زینب (س) بگذار. از آن لحظه‌ها می‌گفتن این حرف شهید خیلی خجالت کشیدم و برگشتم گفتم تو را به خدا می‌سیارم.

فکر می‌کردید روزی شما هم همسر شهید شوید؟

حاج محمد خیلی دیر به دیر تماس می‌گرفت. بعد از اعزامش ۱۰ روزی بود که از زنگ زدن‌های حاج محمد خبری نبود. نگران خودم به یاد گذشته‌ها که در جبهه بود برایش نامه‌ای نوشتم و دادم دایی حاج محمد که به سوریه اعزام می‌شد، ببرد. ایشان نامه را به آقا محمد داده و پرسیده بود چرا به خانه‌تان زنگ نمی‌زنید؟ بچه‌ها نگران هستند. حاج محمد با خواندن نامه با من تماس گرفت. من مسجد بودم و برای استیضای از ربیعین اباعبدالله (الحسین) (ع) به خواهران کمک می‌کردم. وقتی به ایشان گفتم حاج محمد کی می‌آید؟ به من گفت گوش‌ی را بده دوستت. حاج محمد به دوستم گفت مراقب خانم من باشیدی او را آماده کنیدی. تا آن موقع هفت شهید از پسر عموهای حاج محمد در قاع مقدس تقدیم اسلام شده بود تا اینکه حاج محمد هشتمین شهید مدافع حرم از شالیکار شد. حاج محمد خیلی در کارهایش متوسل به امام رضا (ع) می‌شد و شهادتش هم شب شهادت امام رضا (ع) ثبت شد.

شکوفه زمانی

شهید محمد شالیکار اولین شهید مدافع حرم شهرستان فریدونکنار، از آن دست رزمنده‌هایی بود که جهاد و جانبازی در جبهه‌های دفاع مقدس را تجربه کرده بود و نهایتاً با ادامه حضور در جبهه مقاومت اسلامی، شهید مدافع حرم شد. وی در حالی هشتمین شهید شالیکار نام گرفت که در دوران دفاع مقدس از ناحیه کاسه سر جانباز شده بود و کسی توقع نداشت وی در میدان رزم دیگری حضور یابد اما حاج محمد دوباره رخت رزم پوشید و این بار در درگیری با نیروهای تکفیری مورد اصابت گلوله‌ای از ناحیه کتف و ریه قرار گرفت و پس از چند روز که در کما بود در بخش آی سی یو بیمارستان دمشق، در سن ۴۷ سالگی در تاریخ ۲۱ آذر ۱۳۹۴ در شب شهادت امام رضا (ع) آسمانی شد. گفت‌وگوی ما با شهربانو نوروزی همسر شهید حاج محمد شالیکار را در خصوص خاطرات و زندگی مشترک‌شان پیش‌رو دارید.

هم‌زمان حاج محمد شهادت ایشان را چگونه روایت کرده‌اند؟

هم‌زمان همسرم که دایی و پسرعموی حاج محمد بودند اینطور به ما گفتند که منطقه عملیاتی که حاج محمد آنجا زخمی شد، چند سالی بود که در دست داعش بود و می‌گفتند این منطقه محل عبور کاروان اسرا و حضرت زینب(ع) در شهر حلب بوده است. حاج محمد در آن عملیات خودش شجاعانه جلوتر از همه قرار داشت و با فریاد الله اکبر عاملی برای روحیه دیگر هم‌زمانش بود. هنگامی که حاج محمد زخمی شد، دایی‌اش سر ایشان را در دامن خودش می‌گیرد. ایشان به ما گفت‌های آن منطقه خیلی سرد بود. حاج محمد برایش می‌لرزید و ذکرش نام بردن اسمی ائمه بود و شهادتین را بر لب جاری می‌کرد. از آنجا حاج

پسر عمویش در سوریه بودند. پسر عمویش به ایران برگشت، ولی از سخا حاج محمد خبری نبود. مادر شوهرم گفت حتماً اتفاقی برای پسرم افتاده که نیامده است. همان زمان که ایشان چنین حرفی را می‌زد، حاج محمد تیر خورده و به کما رفته بود. من مطمئن بودم اگر حاج محمد سالم بود با من تماس می‌گرفت و صحبت می‌کرد. حتی خودم به بچه‌های سپاه پیشنهاد دادم با هزینه شخصی مرا به سوریه ببرید تا حاج محمد را ببینم اما قبول نکردند. ما شب شهادت امام رضا(ع) با برنام‌ریزی قبلی شهید در مسجد محل خودمان نذر داشتیم که شام بدهیم. حاج محمد هم در شب شهادت امام رضا(ع) به شهادت رسید و صبح روز شهادت امام رضا(ع) به ما خبر شهادت او را دادند.

مادیات او را از اهداف و دغدغه‌های اعتقادی و عمیقی که در وجودش ریشه دوانده بودند نه تنها دور نکرد بلکه سعی می‌کرد آن قدر که در توانش است مشکلات دیگران را هم حل کند. با چنین روحیه‌ای وقتی اخبار سوریه به گوشش رسید یک روز به خانه آمد و به من گفت دارم سوریه به اسم می‌نویسند و من هم می‌خواهم ثبت‌نام کنم. بنده نیز هیچ مخالفتی با رفتن ایشان نداشتم. حتی حاج محمد از من خواست بچه‌ها را از رفتنش به سوریه مطلع نکنم. سه روز بعد در آبان ۹۴ اعزام شد. بعد از یک‌ماه ماندن در سوریه در ۲۱ آذر ۹۴ به شهادت رسید.

فکر می‌کردید که رفتن ایشان به سوریه منجر به شهادتش شود؟

اصلاً در مورد شهادت حاج محمد فکر نکرده بودم. حتی موقعی که به سوریه اعزام شد با خوشحالی بدرقه‌اش کردم. حاج محمد همراه



۹	۶					
۶	۱	۵				
		۷	۳	۲		
۱	۷	۳				
			۴	۱	۲	
				۶	۸	
					۹	۵
۵	۲	۱	۹			
				۳	۷	۲

جدول سودوکو

ارقام ۹ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک‌سه در سه فقط یک‌بار به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	ن	ی	
س	ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	ن	ی
ص	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	ن	ی	
پ	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	ن	ی	
ب	ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	ن	ی
د	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	ن	ی	
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	ن	ی	
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	ن	ی	
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	ن	ی	
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	ن	ی	
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	ن	ی	
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	ن	ی	
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	ن	ی	
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	ن	ی	

پاسخ جدول شماره ۶۲۹۷

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰											